

در دسرهای فرمالیسم

فرزاد اقبال

اشاره

در شماره ۱۱ (پیاپی ۱۲۵، اسفند ۱۳۸۶) «کتاب ماه ادبیات» مقاله‌ای تحت عنوان «نقد فرمالیستی: نفی مطلق زبان و محو کامل مدلول‌ها؟!» نوشته خانم منصوره تدینی در پاسخ به مقاله «فرمالیسم در عمل» نوشته آقای فرزاد اقبال که به نقد و بررسی مقاله «تباین و تنش در شعر نشانی سهراب سپهری در کتاب نقد ادبی و دموکراسی» دکتر حسین پاینده پرداخته بود، منتشر شد. در پی آن آقای فرزاد اقبال گفتار حاضر را به عنوان توضیح تکمیلی به «کتاب ماه ادبیات» ارسال کرده است.

مقاله خانم «منصوره تدینی» با عنوان «نقد فرمالیستی:

نفی مطلق زبان و محو کامل مدلول‌ها؟!» که در شماره ۱۱ (پیاپی ۱۲۵، اسفند ۱۳۸۶) کتاب ماه ادبیات و در جواب نقد این جانب [با عنوان «فرمالیسم در عمل» در شماره ۹ (پیاپی ۱۲۳، دیماه ۱۳۸۶)] منتشر گردید، حاوی روشنگری‌های قابل توجهی هم در مورد مقاله بنده و هم در مورد مقاله آقای دکتر پاینده بود. درباره توضیحاتی که خانم تدینی در حوزه دفاع از مقاله دکتر پاینده ارائه نموده‌اند، از آنجا که نمی‌دانیم این توضیحات مورد تأیید آقای پاینده باشد یا خیر، چیزی نمی‌توان گفت؛ اما در رابطه





با بیانات ایشان در جهت روشن کردن تلقی نادرست من از نقد فرمالیستی شخصاً سپاسگزارم.

۱. اولین روشی که از مقاله خانم تدینی اقتباس کردم، این نکته بود که فرم منحصر به بیرونی‌ترین شکل متن نیست؛ بلکه علاوه بر آن، «فرم عناصر دیگری از جمله شکل درونی و محتوایی اثر را نیز دربر می‌گیرد.» [تدینی: اسفند ۸۶: ص ۷۹] من با صرف‌نظر از این «عناصر دیگر» که امیدوارم پس از بیان شدن، عملاً وجه تمایزی میان نقد فرمالیستی با سایر مکاتب نقد باقی گذارد، می‌کوشم تا مفهوم «شکل درونی و محتوایی اثر» را در مقاله ایشان پیدا کنم؛ اما پیش از آن ناچارم اتهامی را از خود رفع کنم که به من نسبت می‌دهند. خانم تدینی معتقدند که من با محدود کردن فرم به بیرونی‌ترین شکل متن، به این نتیجه غلط رسیده‌ام که «نقد فرمالیستی بی‌توجهی مطلق به رابطه دال‌ها و مدلول‌ها است.» ایشان ادامه می‌دهند: «بنابراین

نظر که البته صراحتاً بیان نشده، ولی به تدریج بر خواننده آشکار می‌گردد، یک منتقد فرمالیست نباید هیچ دالی را به مدلولی ربط بدهد و هرگونه حرکتی در این جهت، استفاده از پیش‌فرض تلقی می‌شود.» [همان] خوشحالم که ذکر شده من صراحتاً چنین نظری نداده‌ام و من هم تأکید می‌کنم که نه صراحتاً و نه ضمناً چنین نظری نداشته‌ام. من در همان ابتدای مقاله متذکر شدم که منظورم بررسی توفیق آقای دکتر پاینده در این هدف عالی است که آیا توانسته‌اند نمونه‌ای از توانمندی‌های نقد فرمالیستی در ادبیات ارائه دهند یا خیر. منظور از «توانمندی‌های نقد فرمالیستی» هم دقیقاً بیانات جناب دکتر از توانمندی‌های این نقد در بخش الف مقاله شان بوده است. بر این اساس، نقد من متوجه «چه دالی را به چه مدلولی ربط دادن» است؛ آن هم به گونه‌ای که این توانمندی‌ها نمایش داده شود. اما ظاهراً از خانم تدینی بابت این نسبت ناروا نباید ناراحت بود، زیرا ایشان به دکتر پاینده هم نسبتی نادرست می‌دهند و در ادامه می‌نویسند: «به عنوان مثال ایشان استدلال آقای دکتر پاینده را در مورد حمل کلمه «پرسید» به نادانستگی و جهل، یک پیش‌فرض نامربوط دانسته‌اند و معتقدند منتقد با این کار از مسیر درست نقد فرمالیستی خارج شده است. به این ترتیب کلمه «پرسید» که در غیر از کاربردهای ثانوی و در اصلی‌ترین کاربرد خود متضمن «نادانستگی» و «جهل» است، نمی‌تواند به چنین مدلولی منتهی شود و یا «جواب دادن» نیز به

همین ترتیب نمی‌تواند متضمن «دانایی» باشد.» [همان]

استدلال دکتر پاینده چنین نیست و این را به سادگی با ارجاع به اصل مقاله ایشان می‌توان تشخیص داد. آقای دکتر ابتدا گفته‌اند: «مواجهه بصری با شکل بیرونی شعر (نحوه قرار گرفتن واژه‌ها بر روی صفحه کاغذ)، نخستین گام در تحلیل شکل درونی شعر (وحدت انداموار اجزاء آن) است.» [پاینده: پاییز ۸۵: ص ۴۹] و سپس با توجه دادن به دو شکل بیرونی شعر (یعنی دو بندی بودن شعر نشانی و کوتاهی بند اول و بلندی بند دوم) و ربط دادن آن به «تصورات ما از پرسش و پاسخ» چنین نتیجه گرفته‌اند: «بدین‌سان، شکل بیرونی و مشهود این شعر بر روی صفحه کاغذ اولین تنش را در آن به وجود می‌آورد که تعارضی بین نادانستگی و دانستگی، و نیز تباینی بین اختصار و تطویل است.» [همان: ص ۵۱] و من هم مغالطات چنین استدلالی را - بی آنکه آن را «یک پیش‌فرض نامربوط» بدانم - در مقاله خود باز نمودم. اما این نسبت ناروای خانم تدینی به استدلال صریح آقای پاینده، هویداکننده نکته مهمی است که باید بدان توجه کرد: به راستی چرا آقای دکتر پاینده مانند خانم تدینی یا هر مخاطب ساده‌دیگر شعر نشانی، به جای استفاده از دو فعل «پرسید» و «جواب

داد» برای طرح نادانستگی و دانستگی، متوسل به شکل ظاهری شعر (مثل دو بندی بودن یا درازی و کوتاهی بندها) می‌شوند؟
 جواب از نظر من ساده است: این نحوه صورت‌بندی استدلال، القاء‌کننده این مطلب است که حقیقتاً «شکل بیرونی و مشهود شعر بر روی صفحه کاغذ» این تعارض را به وجود آورده است؛ و اینچنین مخاطب بی‌اطلاع گمان می‌کند که حقیقتاً با یک مقاله فرمالیستی ناب مواجه است. در حالی که خیر؛ مطلب اصلی همان است که خانم تدینی و یا هر مخاطب دیگری ملتفت می‌شود. این تعارض ربطی به «نحوه قرار گرفتن واژه‌ها بر روی صفحه کاغذ» [عبارت مورد علاقه منتقدین نو] ندارد، بلکه صرفاً برداشتی از کاربرد اولیه و غیر ثانویه دو فعل «پرسید» و «جواب داد» [البته اصل شعر نشانی فعل «گفت» دارد] است؛ چنانچه اگر شعر به هر شکل دیگری هم روی صفحه کاغذ قرار می‌گرفت باز هم ما می‌توانستیم این تعارض را تشخیص دهیم. اینجاست که من هم با خانم تدینی هم‌درد می‌شوم «که متأسفانه سال‌ها است که در ایران عرصه نقد ادبی با انشانویسی اشتباه گرفته شده ...»؛ و با پرسشی تعدیل‌شده ایشان همنوا که «آیا دوران بازی با کلمات و کلی‌گویی‌ها ... به پایان نرسیده است؟» [تدینی: اسفند ۸۶: ص ۸۴]

نکته مهم دیگری که لازم به ذکر است اینکه در همین ابتدا، شکافی جدی میان نظر خانم تدینی و نظر آقای دکتر پاینده ایجاد می‌شود که صلاحیت دفاع از مقاله جناب دکتر را از ایشان سلب می‌کند. آنچه در سراسر مقاله آقای پاینده مشهود است کوشش ایشان برای تحلیل شکل درونی شعر از طریق مواجهه با شکل بیرونی شعر است؛ یعنی رویکردی دقیقاً مخالف رویکرد خانم تدینی که چنان دلبسته «شکل درونی و محتوایی اثر» می‌باشند که به سادگی می‌توان نظر ایشان را در یکی از مکاتب سنتی تفسیر متون قرار داد؛ کسانی که در تفسیر «صحبت از اولین و اصلی‌ترین القائاتی» می‌کنند «که کلمات یک متن بر ذهن وارد می‌کنند مگر آن که خلاف آن ثابت شود.» [تدینی: اسفند ۸۶: ص ۸۰] با لحاظ این شکل درونی شعر، دیگر تغییر علامت سؤال به نقطه در عبارت «خانه دوست کجاست؟» دلیل اصلی تشخیص رفع ابهام در شعر نشانی نیست، [ر ک: پاینده: اسفند ۸۵: ص ۵۱] بلکه همان فهم ما از محتوای شعر این رفع ابهام را تشخیص داده است. یا ترکیب دو صدای «س و ش» در عبارات «صمیمیت سیال» و «خش‌خشی می‌شنوی» سکوت را به

ذهن متبادر نکرده؛ [ر ک: همان: ص ۵۴] بلکه همان دلالت اولیه شنیدن خش‌خش، سکوت را ایجاب کرده است. با این روش خانم تدینی، عملاً مبانی نقد فرمالیستی دکتر پاینده به یک سری فراین ذوقی دست دوم بدل می‌شود.

حال ببینیم منظور از این «شکل درونی و محتوایی اثر» چیست. به نظر من چنین می‌رسد که گویی خانم تدینی معتقدند فهمی از شعر و محتوای کلی آن وجود دارد که موجب می‌گردد فرضاً نظر آقای پاینده - و در اصل، نظر خود ایشان - در دلالت کلمه «پرسید» به کارکرد اصلی آن یعنی نادانستگی و جهالت صائب باشد. البته ایشان از این هم فراتر می‌روند و مدعی می‌شوند که «شکل درونی باید بتواند شکل بیرونی تصادفاً به هم ریخته را دوباره به حال اول برگرداند.» [تدینی: اسفند ۸۶: ص ۸۰] مثلاً ایشان در توجیه تقطیع شعر نشانی به دو بند کنونی‌اش، متوسل به «ربط منطقی جملات» و «عقل سلیم» می‌شوند و معتقد به «شرایطی که باید منطقاً جملات سؤال مرتبط با هم و جملات پاسخ نیز به همین گونه در کنار و مرتبط با هم قرار گیرند.» [همان] اشکالی ندارد، من هم تسلیم این عقل سلیم می‌شوم؛ اما حاصل این تسلیم چیست؟ پاسخ مشخص است: سه بندی شدن شعر! زیرا سؤال «خانه دوست کجاست» سوار هم باید بر اساس همین استدلال منطقی دقیقاً مانند جواب رهگذر در بندی جداگانه قرار بگیرد.

پس می‌بینیم چنین فهم ثابتی از محتوای درونی شعر اساساً وجود خارجی ندارد تا بتواند ما را به حکم و قضاوتی قطعی در مورد شکل بیرونی شعر برساند. این فهم صرفاً فرض ذهنی مخاطب از نیت مؤلف در تقطیع می‌باشد و این فرض‌های ذهنی به جهت مایه‌های قوی خودشیفتگی در شارحان سنتی نظیر من یا نظریه‌پردازان سنتی مانند خانم تدینی می‌تواند دعوی حقیقت داشته باشد، اما در نزد ناقدان فرمالیستی چون دکتر پاینده که به دنبال مبانی عینی نقدند هرگز. اما موضوع مهم‌تر برای من این پرسش است که آیا این «شکل درونی و محتوایی اثر» خود نمی‌تواند در نتیجه دلالت اولیه یا ثانویه به وجود آید؟ مثلاً به کاربرد فعل «پرسید» در این سطر از منظومه «صدای پای آب» دقت کنیم:

... من از او پرسیدم: دل خوش سیری چند؟

اگر ما فرض را بر این بگذاریم که کلمه «پرسید» اینجا در غیر از کاربردهای ثانوی و در اصلی‌ترین کاربرد خود متضمن نادانستگی



و چهل است، شکل درونی و محتوایی اثر را چیزی خواهیم فهمید؛ یعنی اینکه «من» نمی‌داند دل خوش سیری چند است و حقیقتاً طالب دانستن آن است. اگر هم عبارت «دل خوش سیری چند» را در معنا و مفهوم کنایه امروزی خود (در معنایی نظیر دل و دماغ نداشتن یا گرفتار بودن) بدانیم، کلمه «پرسید» کاربردی دیگر خواهد داشت و به تبع آن شکل و محتوای اثر هم تغییر خواهد کرد؛ یعنی غرض «من» اصلاً پرسش نیست، بلکه دل و دماغی برای جواب دادن به سؤال «مرد بقال» ندارد. حال در میان این حرکت از دلالت اولیه به دلالت ثانویه، اگر یک شارح سنتی بیاید و فرضاً به فرهنگ کنایات زمان شاعر مراجعه کند و ببیند که این عبارت در معنی کنایه امروزی اصلاً موجود نبوده، بلکه شاعر خود آن را در جهت معنای مورد نظرش ابداع کرده است، آنگاه کلمه «پرسید» دوباره کاربرد دیگری خواهد یافت و شکل درونی و محتوایی شعر هم چیز دیگری از آب در خواهد آمد. سؤال من از منتقدانی که مانند خانم تدینی می‌اندیشند این است: کدام شکل درونی و محتوایی اثر می‌تواند مدلول کلمه «پرسید» را مشخص سازد؟ «من» نمی‌داند دل خوش سیری چند است و حقیقتاً طالب دانستن آن است؟ «من» به علت گرفتاری، دل و دماغ جواب دادن را ندارد؟ و یا شاید هم واقعاً «من» به دنبال دل خوش و شاد است و آن را از هر کسی سراغ می‌گیرد؟

اجازه دهید مثال دیگری از خود شعر نشانی بیاورم. ترکیب «خواب خدا» بر اساس شکل درونی این شعر دلالت اولیه و اصلی دارد یا ثانویه؟ تمام نظرات منتقدان و شارحانی که من تاکنون در مورد این ترکیب دیده‌ام آن را مستقیم یا غیرمستقیم اضافه‌تخصیصی گرفته‌اند؛ اما همین خوابیدن خدا هم می‌تواند دلالت مختلفی برای ذهنیت‌های مختلف داشته باشد: فرضاً برای برخی که معتقد به جسمانیت خدا یا حلول خداوندی هستند (ولو در یک تشبیه شعری) ممکن است خوابیدن خدا دلالتی اولیه داشته باشد و برای برخی دیگر دلالتی ثانویه. از سوی دیگر شاید همان شارح سنتی باز بیاید و بگوید که این ترکیب اصلاً اضافه‌تخصیصی نیست، بلکه اضافه بیانی است. یعنی سپهری هم مانند بسیاری از عرفا از دیدن خدا در خواب می‌گوید: میوه کال خدا را آن روز، می‌جویدم در خواب. (صدای پای آب) می‌بینم که اکنون مسئله پیچیده‌تر می‌شود، زیرا همان اولین و اصلی‌ترین القائات کلمات بر ذهن نیز وابسته به تشخیص نوع اضافه

این ترکیب خواهد بود. ولی کدام شکل درونی شعر با کدام «عقل سلیم» و «ربط منطقی جملات» می‌تواند این تشخیص را بدهد؟

۲. خانم تدینی در دومین روشنگری خود اشتباه دیگر مرا متذکر می‌شوند: «و اما اشتباه دیگر ایشان آنجاست که هرگونه صحبت درباره نظریات فرمالیستی را نیز متوسل شدن به پیش‌فرض‌ها تلقی کرده‌اند. در واقع ایشان بحث عدم استفاده از (context) و عوامل برون‌متنی در نقد فرمالیستی را با مقولات دیگری از قبیل تبیین نظریه و نیز توجه به هرگونه رابطه دال و مدلول خلط کرده‌اند که باز هم این امر بیانگر برداشت نادرست ایشان از فرمالیسم است. در عین حال خود ایشان علی‌رغم این انتقادات، برای تبیین نظریات خود، تمام این قواعد ابداعی و خلق الساعه [خود] را به کناری گذاشته و پس از مردود دانستن نظر آقای دکتر پاینده و فرمالیست‌ها در مورد «تنش و تباین»، خود ایشان نیز به نحوی آبرونیک به نظریات شکوفسکی در مورد مفهوم «آشنایی‌زدایی» متوسل شده‌اند.» [تدینی: اسفند ۸۶: ص ۸۰ و ۸۱]

در مورد این بخش هم باید عرض کنم که من در نقد بخش الف مقاله آقای پاینده، هیچ نظری را از ایشان و فرمالیست‌ها رد نکرده‌ام:

ذکر تباین میان شن و باغ در شعر نشانی و تداعی‌های سنتی گوناگون در ارتباط با این تباین اقدام کرده‌ام و «دلالت‌های جالب دیگر» را ناگفته گذاشته‌ام [ر ک: اقبال: دی ۸۶: ص ۷۲ و ۷۳]، ایشان بیان می‌کنند «که البته خوشبختانه از ذکر این دلالت‌های جالب دیگر صرف‌نظر کرده‌اند و گرنه خوانندگان به جای نقد فرمالیستی با یک مقاله کامل عرفانی روبه‌رو می‌شدند.» [تدینی: اسفند ۸۶: ص ۸۲] نخیر خانم تدینی؛ نه «نقد فرمالیستی» و نه «مقاله کامل عرفانی»؛ بلکه پاره‌ای تفاسیر عرفانی شعر، آن هم صرفاً برای طرح این پرسش که حقیقتاً فرق میان تفسیر سنتی من و قرائت فرمالیستی آقای پاینده چیست؟ زیرا به نظرم می‌رسد که هر دوی ما از پیش‌فرض استفاده می‌کنیم، آن هم پیش‌فرض‌هایی که می‌تواند با شکل درونی و محتوایی اثر مطابق باشد یا نباشد.^۳

۳. خانم تدینی در میانه مقاله خود، اشاره‌ای هم به پی‌نوشت شماره ۷ مقاله من کرده‌اند که در آن، حرکت دَوْرانی را میان «شاخه نور» و «لانه نور» جست‌ام و ایشان آن را «یک انشای پر پیچ و خم و سست پیوند کلیشه‌ای شبه عرفان» که «نوری اشراقی از گوشه‌ای نامعلوم» آن را «ناگهان بر ما مکشوف می‌کند» می‌دانند. [ر ک: تدینی: اسفند ۸۶: ص ۸۳] اگر خانم تدینی با این لحن بیان قصد تمسخر کردن مرا دارند که هیچ؛ و گرنه من تعجب می‌کنم ایشان که دلبسته دلالات اولیه و محتوای درونی اثر هستند، چرا چنین سخنی می‌گویند. من در پی‌نوشت ۷ در مقابل نظر دکتر پاینده که گفته بودند: «نشانی داده شده ما را از یک درخت (سپیدار) به درختی دیگر (کاج) رهنمون می‌سازد. پس این حرکت، دَوْرانی است» [پاینده: پاییز ۸۵: ص ۵۴] گفتم: «حرکت دَوْرانی را باید در ربط میان «شاخه نور» و «لانه نور» جست، نه «سپیدار» و «کاج».» [اقبال: دی ۸۶: ص ۷۴] چگونه است که برای آقای پاینده رسیدن از «سپیدار» به «کاج» عین نقد عینی فرمالیستی است، اما برای من که لااقل در کلمه «نور» عینیت و در «شاخه» و «لانه» تناسب لفظی و معنایی هست، سست پیوند و پریچ و خم می‌شود؟ از این گذشته، من که دلاپلم را بیان کرده‌ام (یعنی همان کاری که دکتر پاینده نکرده است). خانم تدینی علاقه‌مند به دلالت اولیه! وقتی سوار از رهگذر می‌پرسد خانه دوست کجاست و او جواب می‌دهد؛ آیا این دلالتی مستقیم به این موضوع ندارد که وی منظور از دوست را می‌داند و دیگر نمی‌پرسد: کدام دوست؟ خانم تدینی علاقه‌مند به محتوای درونی اثر! وقتی

نظر آقای پاینده را رد نکرده‌ام چون ایشان اصلاً نظری از خود در این بخش ارائه نداده‌اند و نظر فرمالیست‌ها را نیز رد نکرده‌ام چون آن را در توان خود نمی‌یابم. من تنها توجه خوانندگان را به پیش‌فرض‌های معرفتی که در بطن نظریات فرمالیست‌ها در بحث «رابطه ادبیات با واقعیت» نهفته بود جلب کردم. مثال من هم از آراء شکوفسکی دقیقاً در جهت نشان دادن اختلاف در این مبنای معرفتی است نه تبیین نظریاتم [کدام نظریاتم؟!]. من از خود می‌پرسم منتقد فرمالیست چگونه به چنین نتیجه‌ای رسیده است: «دنیای واقعی مشحون از انواع تنش است و زندگی روایی بی‌نظم دارد (...). در برابر این واقعیت بی‌نظم، شعر کلیتی منسجم است. شعر از دل تقابل و تنش، همساز می‌شود و هماهنگی به وجود می‌آورد و لذا بدیلی در برابر دنیای پُر تنش واقعی است.» [پاینده: پاییز ۸۵: ص ۴۶ و ۴۷] زیرا می‌بینم که پاره دیگری از فرمالیست‌ها مانند شکوفسکی جهان را نه تنها مشحون از انواع تنش تجربه نکرده‌اند بلکه تجربه‌ای در جهت عکس آن داشته‌اند. پس اگر این برداشت من صحیح باشد حق خواهیم داشت که در ماهیت ذهنی این تجربه‌ها تردید کنم و آن را «تجربه عینی بشری» ندانم. از سوی دیگر باز هم حق خواهیم داشت که اینها را پیش‌فرض معرفتی بدانم، زیرا در خود مکتب‌های فرمالیست هم متغیر بوده است. بر این اساس، ادعای من این است که آقای پاینده شالوده قرائت خود از شعر نشانی را بر مفهوم تنشی قرار داده‌اند که خود این مفهوم تنها بر مبنای یک پیش‌فرض معرفتی از جهان است. حال اگر خانم تدینی گمان کرده‌اند که من مفهوم context را درست درک نکرده‌ام و این درک نکردن هم در این بخش موجب سوء تفاهمی شده است، می‌باید توضیح می‌دادند.

اما من باید توضیح دهم که این بخش از مقاله‌ام موجب سوء تفاهمی در ذهن خانم تدینی گردیده که استدلالات ایشان را در جهتی نادرست سوق داده است. ایشان که گمان کرده‌اند من به صرف یاد کردن از شکوفسکی، از معتقدان ایشانم و باید بکوشم تا به قواعد نقد فرمالیستی پایبند بمانم، در هر جا از مقاله‌ام که پیش فرض‌های عرفانی را برای تحلیل سنتی شعر، در تقابل با تحلیل ظاهراً فرمالیستی (اما باطناً آمیخته به پیش‌فرض‌های عرفانی و غیرعرفانی) آقای پاینده قرار داده‌ام، خرده گرفته‌اند که چرا رطب می‌خورم و منع رطب می‌کنم! مثلاً آنجا که من بدون پیش‌فرض قرار دادن این برنهاد دکتر پاینده که «نشانی فرایند رفع ابهام است»، به



رهگذر چنین دقیق آدرس می‌دهد آیا عجیب است که باور کنیم او خود با این راه آشناست؟ بر این اساس است که من در این سطر از شعر نشانی به تحلیل دو عنصر پرداخته‌ام:

رهگذر شاخه نوری که به لب داشت به تاریکی شن‌ها بخشید

یکی به لب داشتن نشانی خانه دوست که وجهی ایهامی می‌یابد: ۱. به لب داشتن نشانه خانه دوست (شاخه نور) ۲. به لب آوردن نشانی خانه دوست؛ و دیگری «نور بخشی» او در مسیر سوار. حال اگر این تحلیلات برای شما کلیشه‌ای است که باز هم هیچ؛ ولی سست پیوندی آن در مقایسه با تحلیل دکتر پاینده کجاست؟

۴. سومین روشنگری، درباره واکنش ساده‌اندیشانه من

در مورد استفاده از لفظ «خواننده» در مقاله دکتر پاینده

است که بنا به ادعای خانم تدینی «نقد فرمالیستی را تا حد

بازی با الفاظ و کلمات تقلیل می‌دهد.» [تدینی: اسفند ۸۶: ص ۸۳]

ایشان معتقدند که با حذف واژه خواننده از چهار مورد از پنج شاهد مذکور من، «متن بدون هیچ اشکال یا انحرافی از نقد فرمالیستی باز هم همان مطلب صحیح قبلی را بیان می‌کند.» [همان] من تنها به مثال اول خانم تدینی توجه می‌دهم:

«جمله آقای دکتر پاینده: / Irony زمانی ایجاد می‌شود که خواننده معنای یک گزاره را بر خلاف آنچه شاعر به ظاهر گفته است استنباط می‌کند./ همین جمله با کمی تغییر و حذف کلمه خواننده: Irony زمانی ایجاد می‌شود که معنای یک گزاره برخلاف آن چه به ظاهر گفته شده، استنباط شود./ آیا جمله فوق یک توضیح علمی درباره Irony و مفهوم آن نیست؟ بیان این جمله در مقدمه مقاله و برای تشریح نظریات فرمالیست‌ها چه اشکالی دارد و چگونه ناقض اصول فرمالیسم است و چه ربطی به حضور خواننده در متن دارد؟» [تدینی: اسفند ۸۶: ص ۸۳]

پاسخ من به این سؤال چنین است: وقتی ما می‌گوییم «irony زمانی ایجاد می‌شود که خواننده‌ای [مثل دکتر پاینده] معنای یک گزاره [مثل شعر نشانی یا نشانی دادن رهگذر] را بر خلاف آنچه شاعر [مثل سپهری یا رهگذر] به ظاهر گفته استنباط می‌کند» این گزاره پذیرفتنی است، زیرا مصداق این خواننده موجود است و ما نمی‌توانیم فهم طنزآمیز آقای دکتر پاینده را هر چقدر هم که برابیم

عجیب باشد انکار کنیم. اما وقتی ما حضور این خواننده را انکار کنیم و نظرات سلیقه‌ای، گزینشی و مبتنی بر پیش‌فرض‌های صحیح یا غلطش را احکامی عینی، علمی، تخصصی و صحیح بدانیم، آنگاه تکلیف خوانندگان «مالنقطی» مانند من چه می‌شود که به هیچ وجه نمی‌توانند ابتدا از شکل دو بندی شعر و کوتاهی و بلندی آنها تبیین دانستگی و نادانستگی را درآورند و در مرحله بعد از طرز نشانی دادن رهگذر، یعنی از میان دو امر متعین و انتزاعی گل و تنهایی، فواره و اساطیر و لانه و نور امر متعین را سلیقه‌ای رها و امر انتزاعی را گزینشی حمل بر ابهام کنند؛ سپس از مقدمه اول دانستن رهگذر را استخراج کنند و از مقدمه دوم ندانستنش را و در آخر هم با کنار هم گذاشتن این دانستن و ندانستن به irony برسند؟ علاوه بر این، مگر بعد از این همه تأکید من بر پیش‌فرض‌های نهفته در سراسر نقد آقای پاینده، خانم تدینی حضور خواننده را فقط در لفظ «خواننده» یافته‌اند که می‌کوشند با حذف چهار تایی آن بنای استدلال مرا فروریزند؟

۵. در آخرین روشنگری، خانم تدینی نقضی در گفتارم یافته‌اند؛ آنجا که من در جواب دکتر پاینده که نگاهشته بودند: «هیچ عامل برون‌متنی‌ای نمی‌تواند معنای یک متن را با قطعیت معین کند. برای یافتن آن معنا باید به ساختار درونی آن متن بازگشت و آن را تحلیل

پی‌نوشت:

۱. گمان می‌کنم در وضعیت کنونی نقد ادبی در ایران، هر کسی مانند من علاقه‌مند باشد که بدانند این حجم انبوه ترجمه‌های نقد و بلاغت غربی، چه کارکرد صحیح و اصولی در حوزه ادبیات فارسی و به‌ویژه نقد شعر معاصر دارد.
۲. حال می‌توان فهمید چرا ایشان نظر مرا در مورد مناسبت یک بندی شدن شعر نشانی «بی‌هیچ دلیل» می‌دانند، زیرا صدای راوی را ناشنیده فروگذاشته‌اند. خانم تدینی اگر واقعاً معتقد به شرایطی هستند که باید منطقاً جملات سؤال و پاسخ مرتبط با هم و در کنار هم قرار بگیرند؛ یعنی همان شرایطی که حتی در شعر نشانی هم رعایت نشده (زیرا معلوم نیست فرضاً سطری چون «آسمان مکئی کرد» کدام بخش از جملات سؤال است که در کنار آن قرار گرفته)، بنده نظر ایشان را به شعر «پیغام ماهی‌ها» جلب می‌کنم که در آن پاسخ ماهی‌ها علی‌رغم منطق ایشان و موافق با یک منطق دیگر در سه بند قرار گرفته است. این «منطق دیگر» هم که مخاطبان سنتی چون من و خانم تدینی استعداد خوبی در کشف آن دارند، ماهیتاً چیزی نیست جز فرض ذهنی و ضروری مخاطب از نیت مؤلف. برای تمرین می‌توان از طرز قرار گرفتن دو سطر «باید امشب بروم» در شعر «ندای آغاز» شروع کرد و کوشید برای آن یک «ربط منطقی جملات» پیدا کرد.
۳. اکنون به این نتیجه می‌رسم که حقیقتاً خانم تدینی این پاره تفسیرهای پراکنده مرا که جهت منظور خاصی ارائه گردیده، شیوه نقد من دانسته‌اند که در ابتدای مقاله خود متذکر می‌شوند: «در این گفتار همچنین صحت شیوه ایشان در نقد ادبی مورد تردید قرار گرفته است.» [تدینی: اسفند ۸۶: ص ۷۹]
۴. اتفاقاً اصل معنای آقای پاینده از شعر نشانی، یعنی همان «ارجاع به ذات خودمان» از نظر من کاملاً درست است، آن هم تنها به جهت همان پیش‌فرض عرفانی‌اش.
۵. تعبیر از آقای دکتر پاینده است. ر ک: نقد ادبی و دموکراسی: ص ۲۲۳

منابع و مأخذ:

- ۱- اقبال؛ فرزاد، کتاب ماه ادبیات، سال اول، شماره ۹، پیاپی ۱۲۳، دی ۱۳۸۶، مقاله «فرمالیسم در عمل»، ص ۶۸ الی ۷۴.
- ۲- پاینده؛ حسین، نقد ادبی و دموکراسی، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۵، انتشارات نیلوفر، تهران.
- ۳- تدینی؛ منصوره، کتاب ماه ادبیات، سال اول، شماره ۱۱، پیاپی ۱۲۵، اسفند ۱۳۸۶، مقاله «نقد فرمالیستی: نفی مطلق زبان و محو کامل مدلول‌ها؟!»، ص ۷۹ الی ۸۴.

کرد» [پاینده: پاییز ۸۵: ص ۵۷] گفته بودم که ایشان «کدام معنای متن را با قطعیت معین کرده است و با کدام عامل درون‌متنی؟ با این پرسش بی‌پاسخ است که با خود می‌اندیشیم آیا شعر محمل ابراز احساسات شخصی ناقد یا ابزاری برای ترویج مکاتب فکری او نیست؟» [اقبال: دی ۸۶: ص ۷۴] خانم تدینی می‌گویند که من در دو جمله اول ادعا کرده‌ام که آقای پاینده موفق نشده‌اند معنای درستی برای متن بیابند و بالعکس در جملات آخر معتقدم که آقای پاینده شعر را محمل ابراز احساسات شخصی خود و یا ابزاری برای ترویج مکاتب فکری خود قرار داده‌اند؛ و این به گمان ایشان نقض است. [ر ک: تدینی: اسفند ۸۶: ص ۸۴] متأسفانه من نقض گفتار خود را در نیافتم و همچنین اساس اشکال ایشان را؛ اما چند نکته را می‌توانم متذکر شوم: اولاً بحث از موفقیت آقای پاینده دریافتن معنای درستی برای متن نیست. بحث صرفاً درباره درستی یا نادرستی قرائن فرمالیستی است که ایشان در آن مقاله ارائه داده‌اند. ثانیاً خانم تدینی و دیگر خوانندگان لطفاً در خواندن گزاره من تأکید را بر روی واژه «قطعیت» بگذارند. ثالثاً عبارت «شعر محمل ابراز احساسات شخصی شاعر یا ابزاری برای ترویج مکاتب فکری نیست» عبارت آقای دکتر پاینده در نقد مکاتب سنتی نقد است که من صدق آن را در مورد نقد ایشان هم به صورت پرسش مطرح کرده‌ام.

در پایان مقاله خانم تدینی نیز اشارات و جملات و تعریضاتی ذکر گردیده است که چون با «روح دموکراتیک نقد ادبی»^۵ ناسازگار است، من از جواب دادن بدان معذورم. تنها مجدداً عرض می‌کنم که من در مقاله‌ام پرسیده‌ام: چگونه دالی چون بلندی و کوتاهی دو بند به مدلولی چون دانستگی و نادانستگی منتهی می‌شود؟ چگونه تبدیل شدن علامت سؤال در عبارت «خانه دوست کجاست؟» به علامت نقطه، ماهیت رفع ابهامی شعر را - که به سادگی می‌توان مانند خانم تدینی، با توسل به محتوای درونی شعر تشخیص داد - اثبات می‌کند؟ چگونه برای ناقد فرمالیست هر نوع خبری رافع هر گونه ابهامی می‌شود؟ چگونه ایجاد تناقض در ذهن منتقد فرمالیست در مقام یک خواننده، به جای اقرار دادن او به برداشت نادرستش، او را به محتوای آبرونیک متن می‌کشاند؟ اینها و امثال اینها سؤالات من از دال‌ها و مدلول‌های مقاله دکتر پاینده است؛ و انصاف می‌خواهم که این کجا و «نفی مطلق زبان و محو کامل مدلول‌ها» کجا؟